



امیرین

زجس کٹوریان فر

خواب بودم سخن عشق تو بیدارم کرد
مست بودم تشرقه بر تو هوشیارم کرد

من که بودم همسره جاذبه دور از نظری
مهر صاحب نظران نقطه پرگارم کرد



یک حس‌هایی است که در آب و گل من و شماست.
یعنی از همان اول که خدا گل وجودمان را می‌ساخت و قرار
بوده به دنیا بیاییم، این حس را هم، همراهمان کرده است.
هم در گِل‌مان هست و هم در روحمان.
انسان را از خاک آفرید، سپس از روح خودش در آن دمید؛
آن دم هم، همین حس را دارد.
حسی عجیب است؛ مثل باران لطیف است. مثل نسیم، جریان
دارد. مثل روز روشنایی و مثل شب آرامش می‌آورد.
جاری است چون خون در رگ‌ها، گرم و پر تپش... ذره ذره‌ی
وجودمان یک بهره‌ای از آن حس را دارد!
کسی نتوانسته با جوهر بر کاغذ، این حس را توصیف کند،
اما شما درون خودت می‌یابی اش؛
وقتی که در قلبت جاری می‌شود، بی‌اختیار اشک در چشمانت،
حلقه می‌زند و آرام آرام شوقی همه‌ی وجودت را فرا می‌گیرد.
دلت آرامشش را از دست می‌دهد و به شور و غوغا می‌افتد و
لبت زمزمه می‌گیرد: حسین حسین حسین
حسین باران لطیف بهاری است، نسیم بهشتی،
حسین روشن کننده زندگی است، آرامش عالم است. حسین
مثل خون گرم و پر تپش است...

حسِ حسین را هرکس در وجودش ندارد، هیچ ندارد...
لطف‌ت ندارد، جریان ندارد، تاریک و ناآرام است،
خموده و افسرده است، قیام را نمی‌فهمد، مرده است. یاری
مظلوم نمی‌کند،

جهان را به سمت ظهور نمی‌برد.

در وجود محب حسین، ذره‌ای از خاک کربلا، قطره‌ای از آب فرات،
نسیمی از عصر عاشورا جاری است که حرارت قلبش را خاموش
نمی‌کند،

و صدای حزینِ وای حسینم مادرش فاطمه را فراموش
نمی‌کند... و همین شده است خلقتی پر غوغا...

باز این چه شورش است که در خلق عالم است...